لزوم تفکیک حیثیات در کلمه «صرف»

بعد می‌فرمایند: «و يتحد صرف المامية مع كل من أفراده بتمام أجزائه في الخارج». وقتی محاکمات جناب علامه طباطبایی چاپ شده بود و من نگاه می‌کردم، اولین بار بود که وقتی ایشان توضیح می‌دادند، ذهن من سراغ این رفت که گویا دارند «صرف» را با دو حیث تکرار می‌کنند. یعنی کلمه صرف به کار می‌رود اما با دو حیث. این خاطره را دارم.

الان هم عرض کردم؛ در مثل همین کلمه «صرف»، ده عالمی که بالاترین نبوغ علمی را دارند، یک بحث سنگین فلسفی پیش می‌آید. وقتی هم ضبط کنید و بشمارید می‌بینید این عالم هایی که بحث کردند بالای صد بار کلمه «صرف» را گفته‌اند. اما اگر بعدها ببینید که «صرف» چند حیث دارد، می‌بینید هر باری یک حیثی از آن اراده شده است. اگر این حیث ها را روشن کنید سرنوشت بحث تغییر می‌کند. یعنی ذهن ما یک ابزار کلمه «صرف» را دارد اما خود ذهن با بستری مواجه است که در آن، حیثیات مختلفه و متعدده هست. ولی چون همین ابزار هست، به اندک مناسبتی برای هر کدام از اینها به کار می‌رود.

الآن تا اندازه‌ای که در ذهن من هست، می‌توانید برای کلمه «صرف» چهار حیثیت در نظر بگیرید. شما می‌گویید «صرف الماهیه»، اما «ما نرید من الصرف»؟! صرف به چه معنا است؟ گاهی «صرف» به کار می‌رود؛ مثل «صرف الوجود»، یا «صرف الانسان»؛ ولی مقصودشان از آن، طبیعت به کمالش است. بالاترین درجه کمال طبیعت را قصد می‌کنند. لذا مرحوم آقا ضیاء در اطلاق داشتند، وقتی مولی به طبیعت امر می‌کند بالاترین درجه آن را قصد می‌کند. شاید در صحیح و اعم بود. لذا اصل این مطلب هم که وقتی کلمه «صرف» را می‌گویید در بعضی از مقامات یعنی بالاترین درجه طبیعت و ماهیت بتمام کمالها. این یک جور «صرف» است.

شاگرد: چرا به این مرتبه از ماهیت صرف می‌گویند؟

استاد: به‌خاطر اینکه «ان الطبیعة فی حد نفسها لاتفقد من کمالها شیء»؛ اگر شما انسان می‌گویید در دل «الانسان» هیچ کمالی از انسان کم گذاشته نشده است. انسان یعنی انسان، نمی‌توانید بگویید انسان است اما فلان وصف انسانیت را ندارد. اگر می‌گویید «الانسان»، فی حد نفسها لاتفقد من کمالها شیء.

شاگرد۲: برخی از اساتید می‌گویند قنوت در مسمای صلات اخذ شده ولی در واجب و مأمور به اخذ نشده است.

استاد: خُب ایشان می‌گویند واجب با آن مأمور به عین هم هستند.

شاگرد۲: یعنی اگر این را تفکیک کنیم اشکال ندارد. یعنی مأمور به‌غیرازماهیت موضوع له می‌شود.

استاد: آن چه که جلوتر عرض کردم این بود: ارتکازات ما قابلیت تحلیل‌های بسیاری دارند به‌غیر از تحلیل اشان. من به‌دنبال این هستم که بگویم حکم وضعی جزئیت ندبیه معقول است. هم جزئیت وضعیه هست و هم وضعیت ندبیه هست. من به‌دنبال این هستم. اینکه مدام تکرار می‌کنم به این خاطر است. فوائدی هم دارد. یعنی ما وضعی را تصور می‌کنیم که وضع مکمل است. اشان می‌گویند معقول نیست.

علی ای حال یک معنای «صرف»، بالاترین درجه ماهیت است؛ المائیة بتمام کمالاتها. یک معنای «صرف» درست برعکس است. همین چیزی که از فرمایش اشان در اینجا به ذهن می‌آید. صرف یعنی اقل مراتب؛ حد نصاب تحقق یک ماهیت، صرف می‌شود. صرف یعنی طوری باشد که اگر یک سر سوزنی از آن بردارید، از بین می‌رود. اصل المسمی است. این هم یک جور صرف است. شاید اگر با همین عنایت به آن نگاه کنیم، ماهیت بشرط لا از کمالات فاضله می‌شود. همان کف ماهیت است، به‌نحوی‌که مراتب فاضله را در نظر نگیریم. این یک نگاه است.

27:34

یک نگاه این است: همین کف را می‌گوییم اما لابشرط از مراتب بالاتر. لابشرط یعنی چه؟ اگر لابشرط قسمی باشد، یعنی اگر آمد، آمده اما نه اینکه جزء مرتبه نازله شود. یکی هم لابشرط مقسمی است، یعنی طوری صرف می‌گوییم که هر کدام از اینها باشد ماهیت است. چه بشرط باشد و چه بشرط لا باشد، همه اینها ماهیت است. این ماهیت لابشرط مقسمی است. در همه اینها ساری است؛ المائیة. البته در این کلمه «صرف» شاید احتمال دیگری هم باشد، شاید هم در برخی از اینها خدشه کنید و نپذیرید. چون در برخی از مبانی‌ای که اساتید داشتند، می‌فرمودند ما اصلاً ماهیت لابشرط مقسمی نداریم. این یک مبنا است. می‌خواهم بگویم من کاری با آن‌ها ندارم. می‌خواهم بگویم لفظ «صرف» تاب این را دارد که چند جور اراده شود.

بازبینی #1
ایجاد شده 3 مه 2026 13:06:45 توسط ... .
به روزرسانی شده 3 مه 2026 13:08:23 توسط ... .